

## احسان طبری: ارثیه ادبی ما

# رستاخیز ایران

## با نبرد علیه جهالت گستران و خرافه پرستان آغاز می شود

\* ایران نیازمند يك رستاخیز عمیق و وسیع مادی و معنوی است. نیاز مهم و مرکزی و تاریخی میهن ما چنین است و بهمین جهت در عرضه داشت ارثیه ادبی ایران به جامعه، باید این نیاز تاریخی را آبی از نظر دور نداشت.

\* شادروان احمد کسروی که شیفته اعتلای میهن خود بود؛ این نکته را دریافته بود و به نبرد با فرهنگ نیرنگ آمیز عصر برخاسته بود. خطای او در آنجا بود که متفکران بزرگ گذشته ما را که با جانی پر درد و دلی پرسوز بسود انسانیت اندیشیده و قلم زده بودند به ناروا بباد ناسزا گرفت.

می‌شود) باید مورد مراعات قرار گیرد. یکی دیگر از مباحث مهم ادب‌شناسی معاصر "تاریخ ادبیات" است که سلسله مشخص و تاریخی تکامل ادبیات را مطالعه می‌کند و مقام و اهمیت آثار ادبی و مصنفان آن آثار و انواع مکاتب و اسالیب ادبی را که طی زمان پدید شده‌اند و فلسفه بروز و شیوع آنها را روشن می‌گرداند. تاریخ ادبیات علمی معاصر با تذکره نویسی قرون وسطائی تفاوت ماهوی و کیفی دارد، زیرا در اینجا سلسله تکامل ادبی در متن تکامل مادی و معنوی سراسر اجتماع و با کشف پیچ و مهره درونی پدیده‌های ادبی و تحلیل دقیق تاریخی آنها همراه است و تنها بذکر مشخصات بیوگرافیک سخنوران بسنده نمی‌کند.

یکی دیگر از مباحث مهم ادب‌شناسی معاصر نقد ادبی یا سخن سنجی است. وظیفه نقد ادبی عبارت از تحلیل همه جانبه این یا آن پدیده ادبی، ارزیابی بهای هنری و فکری آن اثر از نظر تکامل ادبی و نیازمندی‌های اجتماعی است. علاوه بر مباحث سه‌گانه ادب‌شناسی باید از دانش "زیباشناسی" یا استتیک نیز سخن گوئیم. در این علم مسئله ماهیت هنر و زیبایی هنری، رابطه هنر با واقعیت، شیوه آفرینش هنری، معیارهای هنر بودن، و سرنوشت فلسفی مقولات "زیبا و زشت" و کیفیت حصول احساس زیبایی در روان آدمی مورد بحث قرار می‌گیرد. زیباشناسی یا استتیک در واقع پایه فلسفی نه تنها ادب شناسی بلکه، کلیه رشته‌های هنر است و از مقولات عام هنری سخن می‌گوید و طبیعی است که بدون پی بردن به مباحث آن، درک عمیق مباحث ادب که از جلومگاههای مشخص زیبایی هنری و شاید مهمترین جلومگاه آنست میسر نیست. این بیان فهرستوار از بخش‌های ادب‌شناسی معاصر و از مسائل مطروحه در علم زیباشناسی شاید نشان بدهد که مابین علوم لغوی و بلاغی قرون وسطائی ما و

برخی از قوانین علوم ادبی و بلاغی (رتوریک) را فلاسفه یونان و بویژه ارسطو تدوین و تنظیم کرده بودند و برخی دیگر بوسیله ادب شناسان عرب و ایرانی و بویژه ایرانی تنظیم گردیده بود. از آنجمله در قرنهای پنجم و ششم برخی از ایرانیان مانند عبدالقادر جرجانی، جاراله زمخشری لغوی و مفسر معروف شمس قیس رازی، رشیدالدین وطواط و دیگران با سعی و استقصاء کامل رشته‌های مختلف علوم ادبی را مدون کردند و آنرا به اوج ممکن آن زمان رساندند.

نباید این سنن پرمایه ایرانی ادب شناسی و نقد ادبی را بکلی ترك گفت و به مغاک فراموشی افکند، ولی خطاست اگر تصور شود تنها بكمك آن ضوابط و قواعد فرسوده می‌توان به يك تحلیل و نقد ادبی که امروزه دارای ارزش باشد دست زد.

...

در جهان امروز شعر و نثر در تکامل خود از آن مرحله که شعر و نثر کلاسیک ما در آن بود بسی فراتر رفته است. جناس شعر و نثر امروزی را نمی‌توان باتكاء علوم ادبی و سنتی ما توضیح داد و فهمید. نظرگاه آفرینش هنری، معیارهای زیبایی و توقعات و ملاک‌های سنجش همه و همه از بیخ و بن دگرگون شده است.

ادب شناسی معاصر مدتهاست به بخش‌های مختلفی تقسیم شده که هر يك از آن خود مبحث مفصل و مستقلی است. یکی از مباحث عمده ادب شناسی علمی امروزی "تئوری عمومی ادبیات" نام دارد. در این مبحث از سرشت اجتماعی اثر ادبی، ویژگی‌ها و قوانین تکامل آن، نقشش در جامعه انسانی سخن در میان است. این مبحث همچنین عامل بیان اصولی است که برای بررسی و ارزیابی مصالح ادبی (که با ترکیب آن اثر ادبی پدید

نویسان ما دوربندی تاریخ کشور را براساس سلسله شاهان یا ایلغار اقوام و قبایل بیگانه نهاده‌اند. مسلم است که تحول سلسله‌های سلطنتی و یورش اجنبی را پایه گرفتن کاری است آسان ولی در عین حال کم مضمون و نادرست. معیار صحیح دوربندی علمی توجه به تحولات سرشتی و بنیادی جامعه، پایه گرفتن تطورات اقتصادی و اجتماعی است. جامعه کشور ما نیز تابع همان قوانین عامی است که جوامع دیگر انسانی برحسب آنها و به مقتضای آنها تطور و تکامل یافته‌اند. طی قریب هفت هزار سال تاریخ در کشور ما، که آن اقوام و قبایل گوناگون، از نژادهای مختلف آریائی و سامی و ترک و مغول به فلات ایران یورش برده یا کوچیده و بتدریج با ساکنانش درآمیخته‌اند، حیات مادی جامعه ما، از جهت ماهیت خود، همان مراحل را پیموده است که بشریت در نقاط دیگر سیاره ما گذرانده است، یعنی در آغاز نظام طایفه‌ای و پدرشاهی (پاتریارکال) بتدریج جای نظام کمون اولیه را می‌گیرد. سپس بردمداری رخنه می‌کند و بسط می‌یابد و آنگاه فئودالیسم یا نظام اشراف و ملاکان زمین‌دار و رعایای سر بفرمان آنها مستقر می‌گردد و سپس آنطور که نسل معاصر شاهد آنست این نظام جای خود را به سرمایه‌داری وامی‌گذارد. منتها باید بخوبی درنظر داشت که توالی این اشکال عمده اقتصادی و اجتماعی در ایران دارای ویژگی‌های مهمی است که در بروز آنها مختصات جغرافیائی و تاریخی موثر بوده است. وظیفه آن محققان ایرانی که خواستارند تحلیل علمی تاریخ دور و دراز وطن خود را بدست دهند، همانا کشف این ویژگی‌هاست. مثلاً نظام بردگی در ایران بدان شکل کلاسیک که در یونان و رم دیده می‌شد، وجود نداشته و رژیم بردمداری تحت تاثیر سلط عمیق مقررات پاتریارکال بیشتر جنبه بردگی خانگی بخود گرفته و حتی قرن‌ها پس از بسط مناسبات فئودالی، این بردگی در مقیاسی وسیع در ایران باقی بوده است. شاید بتوان گفت که نظام بردگی در کشور ما نوعی سیر خفی داشته و در متن نظام پاتریارکال و سپس فئودال خود را نهان کرده بود؟! و اما فئودالیسم در کشور ما نخست دارای این خصیصه است که سخت بطول انجامیده و عمر آن "ابدیتی" را دربر گرفته است.

**فئودالیسم** در کشور ما از اواخر حکومت اشکانیان و اوائل ساسانیان پدید می‌شود و فقط ما از نیمه دوم قرن بیستم شاهد زوال تدریجی و نهایی آن هستیم. ویژگیهای اقتصادی و اجتماعی فئودالیسم ایرانی بسیار است و با فئودالیسم کلاسیک فرانسه و دیگر کشورهای اروپای غربی تفاوت‌های جدی، نه در ماهیت بلکه در اعراض دارد. طی **هفده قرنی که فئودالیسم در** میهن ما استوار بود، سیمایش یکسان نماند و در آن دگرگونی‌های مهمی روی داد. می‌توان از قرن سوم تا قرن هفتم و هشتم میلادی را دوران پیدایش، بسط و استقرار تدریجی نظام فئودالی و تجزیه مالکیت مشاع پاتریارکال در ده و تبدیل دهقانان آزاد به رعایا شمرد. از آن زمان تا قرن چهاردهم میلادی فئودالیسم راه نضج و اعتلاء خود را طی کرد و سر در نشیب نهاد. ایلغار مغول بحران

دانش ادب‌شناسی امروزی از لحاظ نوع مباحث و برداشت مسائل و دامنه و برد پژوهش‌ها چه تفاوت کیفی و ماهوی مهمی است و چگونه فراگرفتن این علوم اخیر برای بررسی ارثیه ادبی ایران از ضروریات است.

هیچیک از این مباحث ادب‌شناسی و استتیک در کشور ما چنانکه باید و شاید جای در خورد خویش را احراز نکرده است و تلاش‌های با ارزش جداگانه‌ای که از جانب برخی روشنفکران فاضل که با فرهنگ معاصر جهانی آشنائی دارند بکار رفته و بکار می‌رود هنوز دوران ساز، منظرپرداز و رهگشا نیست و هنوز مجاری فکری ادبا و سخن سنجان ما همان مجاری کهن است و هنوز ادب شناسان تیزبین و سخن‌سنجان قوی چنگ که اسلوب علمی را با تبحر کافی در آمیخته باشند به پیراستن باغ کهن ادبیات فارسی نپرداخته‌اند و هنوز این مرتع از جهتی زمین بکری‌ایست که در انتظار شیارهای عمیق کاوشگران است. جا دارد در رشته ادب شناسی و زیباییشناسی با استفاده از منابع مختلف خارجی، کتب مفصل و سنجیده‌ای نوشته و در مباحث آن نمونه‌هایی از ادب و هنر ایرانی بعنوان تمثیل و برای تجسم مطالب آورده شود تا بتدریج زمینه کار فراهم آید.

در سال‌های اخیر در کشور ما یک سلسله تالیفات گاه مختصر و گاه مفصل درباره تاریخ ادبیات در ایران شده است. از آنجمله است "تاریخ ادبیات" آقای همائی، "سخن سخنوران" آقای بدیع‌الزمان فروزانفر، "تاریخ ادبیات" آقای رضازاده شفق، "تاریخ ادبیات" آقای دکتر ذبیح‌الله صفا، "تاریخ ادبیات" آقای سعید نفیسی (که زمانی در سالنامه پارس نشر می‌یافت) و نیز تعداد کثیری تک نگاری‌ها درباره شاعران و نویسندگان جداگانه و انبوهی مقالات تحقیقی که در مجلات ادبی طی پنجاه سال اخیر بوفور نشر یافته و یا در مقدمه و حواشی دیوان‌ها و متون قدیمه بوسیله مصححین آنها نگاشته شده است. بدون تردید همه اینها مصالح تدارکاتی ذقیقتی است، ولی خصیصه عام این آثار همان استغراق در نقاط زیستی گویندگان و مسائل جزئی تاریخ ادبی است.

کتب و مونوگرافیها و مقالات پژوهشگرانه و استادانه فراوانی که بوسیله جمعی محققین موشکاف و متبحر نگاشته شده مصالح کافی برای اجرای یک عمل وسیع تعمیمی و تدارک تاریخ ادبیات کشور ما بدست می‌دهد.

برای تنظیم تاریخ تکامل ادبی در ایران باید نخست مسئله دوره بندی تاریخ ایران بر اساس قوانین عینی تطور اجتماع و مسئله بیان مختصات هر دوره حل شود. ادبیات که شانی از شئون هنری و شکلی از اشکال شعور اجتماعی است، از بقیه زندگی اجتماع، حیات اقتصادی، سیاسی، قضائی و معنوی وی جدا نیست. درک شان نزول این همه سخنان آراسته و دل‌انگیز، بدون درک محیط اجتماع آنها محال است. لذا باید نخست دید جامعه دیرینه ما از چه مراحل و منازل در سفر دراز و رنجبار خود گذشته و چه مسیر تکاملی خاصی را طی کرده است. تاریخ

آثار و ارزش و مقام و توجیه و سمت تاریخی آنها را شناخت و نوآور را از مقلد و مبدع را از منتبع جدا کرد. تنها در این مقطع است که سخنوران و آثار آنها از موجودات هماهنگ و یکنواخت و کسالت‌بار به مقولات تاریخی مشخص که دارای هویت روشن و خاص خود هستند بدل می‌شوند. دامنه تحقیق وسیع است. اغراق نیست اگر گفته شود که بر روی آثار منظوم سخنوران قدراول مانند شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی، مثنوی مولوی، کلیات سعدی، غزلیات حافظ پژوهندگان متعددی می‌توانند سالیان دراز از جهات مختلف بررسی کنند. بهمین ترتیب در آثار منثور پارسی نویسان از بلعی و ابوریحان و گردیزی و بیهقی و نظامی عروضی و محمدبن‌منور گرفته تا عنصرالمعالی و ابوالمعالی و قاضی حمیدالدین و جرفادقانی و راوندی و عوفی و نسفی و جوینی و رشیدالدین فضل‌الله و خواندمیر و بسیار دیگر. نسل‌ها لازم است تا به اسلوب صحیح این تل آشفته گهرهای شاهوار را طبقه‌بندی کنند و در طبقه‌های خاص نهند و بر آن تشریح و توضیح کافی بنویسند و در تالارهای قرون زیورهای روح و خرد مردم ایران را بگسترند و جلوه آنرا چنانکه شاید و باید بنمایانند؛ و الا بر این تل معشوش تنها بهترین و شناخته‌ترین گهرها تابشی دارند و ای چه بسا کاوش‌های تاریخی و تحقیقی، نقدها و سنجش‌های ماهرانه، تشریحات و تفسیرات بجا بتواند یافته‌های جانفروز فراوانی را بخواستاران عرضه دارد.

### رستاخیز مردم ایران

نکته دیگری که طرح و حل آنرا در این مقال ضرور می‌شمرم مسئله نقشی است که ارثیه گرانبهای ادبی می‌تواند و باید در رستاخیز خلق ایران ایفاء کند. هیچ ایرانی آگاه و حساس، تردید ندارد که وطن او که زمانی از کانون‌های پرتوفشان مدنیت بود و بزرگترین اندیشهوران و هنرمندان و بهترین صنعتکاران و آزمودن‌ترین کشاورزان و باغبانان در شهرهای انبوه و روستاهای خرم و آبادش می‌زیسته‌اند، اینک دیرپست از قافله تبدیوی تاریخ واپس مانده و بانگ درای کاروان ترقی را تنها از منازل دور به نحوی مبهم می‌شنود. برای جبران عقب ماندگی یکی-دوقرنی ما در زمینه علم و هنر و صنعت و کشاورزی و سازماندهی، مسلماً یک عمل جسورانه جهش‌وار لازم است تا بتواند هر چه زودتر ما را به هدف برساند و برای اجرای این جهش نیز باید تمام نیروها را بحدا علی گرد آورد و بسیج کرد و به جنبش واداشت و با عزمی پولادین و عقلی واقع‌بین و جانی شیفته هدف و دلی بی‌پاک به پیش شتافت.

**ایران نیازمند یک رستاخیز عمیق و وسیع مادی و معنوی** است. نیاز مهم و مرکزی و تاریخی میهن ما چنین است و بهمین جهت در عرضه داشت ارثیه ادبی ایران به جامعه، باید این نیاز تاریخی را آتی از نظر دور نداشت.

آیا بین محتوی ارثیه ادبی و این نیاز مهم تاریخ کنونی کشور ما یعنی ضرورت ایجاد رستاخیز ژرف در حیات کشور تضادی است؟ آری و نه.

فئودالیسم را تشدید کرد و آنرا بسوی انحطاط برد. از آن هنگام تا قرن کنونی دوران انحطاط و بحران عمیق و مکرر رژیم راکد فئودالی و دوران تجزیه دردناک پیکر اجتماع ماست. آن نطفه‌های سرمایه‌داری که در بهترین دوران صفوی بنظر می‌رسید در ایران آغاز رشد نهاد، زود مختق شد و رکود جامعه ادامه یافت. تنها در پنجاه سال اخیر سرمایه‌داری امکان پذیرفت رشد کند.

شرایط جغرافیای کشور ما، دشواری مسئله آب، وجود دائمی قبایل چادر نشین و کوچنده در کنار مردم ساکن در ده و شهر، گذار دائمی قبایل آسیایی جویای چراگاه‌های خرم از کشور ما، بنوبه خود عواملی است که در سیر تکامل جامعه اثرات عمیق خود را باقی گذاشته است. از **شگفتی های غم‌انگیز تاریخ کشور ما** یکی این است که در **چند مورد** در داخل جامعه بسیاری از **محمل‌های تکامل سریع پدید شده ولی یورش‌ها و جنگ‌های خرابی گستر و در دوران اخیر تسلط استعمار، آن محمل‌های جنینی را پامال و نابود کرده است.**

سراسر تاریخ دیرین ایران از نبردهای تلخ و دشوار مردم، نبرد علیه طبیعت ناسازگار، نبرد علیه مهاجمین یغماگر و استیلاجو، نبرد علیه شاهان و حکام و اشراف ستم پیشه، نبرد علیه **جهالت پروران و خرافه‌گستران** اشباع است و از درون این پیکارهای سخت و خونین، بارها و بارها مردانی با صفات بزرگ انسانی و عقل‌های روشن و عزم‌های آهنین برخاسته‌اند و برای استقلال، آزادی، تکامل معنوی، حریت فکری و وارسنگی انسانی بسختی رزمیده‌اند.

در دوربندی علمی تاریخ ایران باید توالی جبری اشکال اقتصادی و اجتماعی این مبارزه سخت و تلخ مردم و پیشوایان وی برضد دشمنان و آن خصیصه‌های معینی که به جامعه ما سیمای ویژه آنرا اعطا می‌کرد پایه قرار گیرد. تنها پس از اجراء دوربندی صحیح تاریخ ایران، می‌توان **دوربندی تاریخ تکامل ادبی** را بر اساس دوربندی سراسر تاریخ اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و معنوی جامعه ما روشن کرد.

در عین حال باید درنظر داشت که خود رشته تکامل ادبی در هر جا و از آنجمله در کشور ما دارای قوانین ویژه درونی خود است، زیرا در پیدایش مکاتب و آثار ادبی و در شکل جهان‌بینی ادیبان و سخنوران علاوه بر نقش درجه اولی که محیط اقتصادی و اجتماعی و معنوی بازی می‌کند، خود سنن و موازین ادبی و پیشه‌های خاص آن حرفه، مختصات زبان، فرهنگ عوام یا فولکلور، جریان‌های ادبی کشورهای دیگر دارای تأثیر محسوس و انکارناپذیر است. **پیدایش و تحول سبک‌های مختلف در شعر از خراسانی و عراقی و در نثر از مرسل و مصنوع و بروز اصناف مختلف ادب و رونق آنها، مانند حماسه و وصف و شعر عرفانی و غنائی و واقع‌نگاری و مقاله‌نویسی و تدوین مواظ حکمی و دینی و هزل و مطایبه و مدیحه شاهان و وزیران و نعمت‌خاندان نبوت و تعزیت آل‌علی و امثال آن همه و همه تنها در مقطع تشریح شرایط محیط اقتصادی، اجتماعی، معنوی و ادبی زمان قابل توضیح است و تنها بدینسان می‌توان فلسفه بروز مکاتب و**

است. ولی، نه، تضاد نیست، اگر گنجینه ادبی گذشته با تنقیح و تنظیم لازم و بنحوی که در جهت خواست تکامل معنوی جامعه است، در دسترس وی قرار گیرد. اندیشه‌های جان‌بخش، افکار انساندوستانه و خردمندانه و نکات و حکایات و داستانهای عبرت‌انگیز که پرورنده بهترین عواطف بشردوستی و فداکاری در راه حقیقت و مردم است در این گنجینه به وفور وجود دارد و بخوبی می‌توان از آن برای اعتلای روح مردم و بوجود آوردن عواطفی سرزنده، امیدوار، راسخ و چالاک که لازمه شرکت در پیکارهای بزرگ تاریخی است استفاده کرد.

اکنون باید ایرانی باور داشته باشد که بدون معرفت دقیق قوانین طبیعت و اجتماع، بدون نبردهای سخت و دشوار، بدون عملی همبسته و متحد، بدون لجاج در هدف و امید کاهش‌ناپذیر به آینده، نمی‌توان در عرصه تاریخ پیروز شد. تاریخ را برای کاهلان، پندارباقان، خودپسندان مستغرق در خویش، عشرت طلبان، منتظران معجزات غیب نساخته‌اند. تاریخ تنها در مقابل معرفت مقتدران و اقتدار صاحبان معرفت تسلیم می‌شود، نه در مقابل سرشک و آه و دعا و ندبه خواری و زاری. پرورش نسلی نیرومند و آگاه و رزمجو- این است محمل معنوی اجرای رستاخیز موفقیت آمیز. اگر ما هنوز در رستاخیز ملی خود فاتح نشده‌ایم مسلماً "ضعف این محمل معنوی تأثیر داشته است.

شادروان احمد کسروی که شیفته اعتلای میهن خود بود؛ این نکته را دریافته بود و به نبرد با فرهنگ نیرنگ آمیز عصر برخاسته بود. ولی خطای کسروی در آنجاست که وی در عین حال نقش تاریخی ایدئولوژی‌های قرون وسطایی ما را، در دوران خود بدرستی درک نکرده و لذا متفکران بزرگ گذشته ما را که با جانی پر درد و دلی پرسوز بسود انسانیت اندیشیده و قلم زده بودند به ناروا بباد ناسزا گرفت. علل خذلان ایرانیان در قبال ایلغار مغول بخرنج تر از آنست که شادروان کسروی تنها آنرا به شیوع اندیشه عطارها و مولوی‌ها مربوط می‌سازد. آری می‌توان گنجینه ادبیات قرون وسطایی ما را در مقطع نیازمندیهای جامعه معاصر، با زنده کردن‌های هوشمندانه، از روی ذوق و متناسب، در اختیار مردم قرار داد و متون کامل و موثق را تنها برای پژوهندگان ادبی و لغوی تدارک دید. اینکار از لحاظ دیگر نیز لازم است. در آثار منظوم و منثور ادبی کلاسیک مطالب فراوانی که از جهت خوانندگان متوسط امروزی و دانش‌آموزان و دانش‌جویان زائد، ملال‌خیز، منسوخ، بی‌جلوه و بی‌جاذبه است، فراوان است. عرضه این آثار بدین شکل و بدون توضیحات وسیع لغوی، ادبی، تاریخی، فلسفی و بدون حذف مداخل و نعت‌ها، مطالبات و هزلیات و درازنویسی‌ها و قلمبه‌گوئیها و حکمت بافیها بی‌فایده و امثال آن، به هیچ وجه سودمند نیست، علاوه بر آنکه دیوان هر قافیه پردازی که- با فرض مهارتش در تلفیق کلمات و ابیات- فاقد فکری دلنشین و طبعی جان‌افروز است، نباید محل اعتنائی زائد بر سزاوار قرار گیرد و اگر متون دواوین فی‌المثل ارزشی، لامعی‌ها، هلالی جغتانی‌ها و نظائر آنها از جهت نیاز تاریخی قابل حفظ و تحشیه است، از جهت استفاده عمومی بهای خاصی ندارد و همان بهتر که تنها مهمترین آثار برجسته‌ترین

آری، تضاد است، زیرا سخن آفرینان کهن ایرانی در شرایطی می‌زیسته‌اند که با شرایط کنونی تاریخی سخت متفاوت بود. ارثیه ادبی ما بطور عمده يك ارثیه قرون وسطایی است و هنوز ثروت ادبی قریب‌العصر و هم عصر ما بآن اندازه از مایه و عمق و ارزش و نفوذ نرسیده است که بتواند با آن ارثیه قرون وسطایی پهلوی بزند، یعنی ما در قرن‌های 13 و 14 هجری (19 و 20 میلادی) هنوز نتوانسته‌ایم در شعرو نثر آنچنان آثار عظیم و واقعا برجسته ادبی بوجود آوریم که در قرن‌های 4 تا 8 هجری (10 تا 14 میلادی) پدید آورده بودیم. معنای این سخن چیست؟ معنای این سخن آنست که حداقل 500 تا 600 سال و حداکثر 900 تا 1000 سال فاصله زمانی ما را از بهترین و برجسته‌ترین آثار ادبی پارسی دور می‌کند! و این فاصله زمانی بسیار بزرگی است. مقتضیات و نیازمندیهای رشد و حیات جامعه ما در آن ایام بکلی دیگر بود. فی‌المثل زمانی بود که خوشفکرترین و آزادترین ایرانیان برخی تعالیم عرفانی یا شیوه رندی و قلندری (بقول حافظ: شیوه خوشباشی) یا تشیع و باطنیگری را سپری برای نبرد فکری و مقاومت روحی علیه تسلط بیگانگان و دست‌نشانندگان و ایدئولوژی‌های خادم آنها قرار می‌دادند. در آن ایام که نزاع‌های خونین فرق متکلمین از معتزله و اشاعره و فرق مذهبی از ناصبی و رافضی و تعصبات دینی خشک مغزانه و مراعات سالوسانه آداب و رسوم ملال‌آور مذهبی و غیره و غیره همه‌گیر بوده، جهان‌پرستی مولوی و اینکه مذهب عشق را جانشین مذهب‌ها می‌کرد و همه افراد بشر را يك گهر می‌دانست و می‌گفت:

اختلاف خلق از نام اوفتاد چون بمعنا رفت آرام اوفتاد  
و یا می‌گفت:

از کفر و ز اسلام برون است نشانم

از فرقه گریزانم و زنار ندانم  
یعنی نظریاتی که از باور او به وحدت وجود ناشی می‌شده، یا آزاد اندیشی خیام و حافظ که زرق و ریای فقیهان و صومعه‌داران و زاهدان گمراه را بباد سخره می‌گرفته‌اند و برخورداری از زیبایی‌های جهان را اندرز می‌داده‌اند، نقشی مترقی داشت و تموجات ارواح سرکش و طاعی و بندناپذیر بود. ولی امروز، در شرایط دیگر، همان آثار بویژه اگر بدون درک عمیق و مجزا از تحلیل علمی بررسی شود می‌تواند از جهت ایجاد روحیه‌های اتکالی و لایبالی، روش‌های بی‌بند و بار و طفیلی منشانه نقشی زیان‌بخش، بازی کند.

مثلاً، زمانی ثنای پادشاهان و دیگر "ارباب بی‌مروت دنیا" که حمایت مادی و معنویشان شرط ضرور کار و فعالیت اهل علم و ادب بود، پدیده‌ای متداول و رایج و عادی شمرده می‌شد ولی امروز این پدیده‌ای ارتجاعی است، و از این نکات فراوان می‌توان ذکر کرد. بهمین جهت درست است اگر گفته شود بین محتوی ادبیات قرون وسطایی (بخصوص در صورت درک سطحی آن) و نیازمندی‌های کنونی جامعه ما نوعی تضاد

شعراء و نثر نویسندگان ما، آنها را با آن تحقیق و ترتیب و تنظیمی که ذکرش گذشت، در دسترس عامه و مورد استفاده آموزندگان ادب پارسی قرار گیرد.

درباره ضرورت افزودن تعلیقات وسیع و دقیق لغوی، ادبی، تاریخی و فلسفی به مهمترین آثار سخنوران عمده ما ذکر يك نکته دیگر نیز ضرور است: ادبیات ایران اعم از منظوم و منثور از اصطلاحات علوم عقلی و ایمانی، اساطیر تاریخی و قصص دینی اشباع است و آن رشته‌های علوم و معارف قرون وسطائی که زمانی تدریس می‌شده، اینك به حق و بجا بوسیله علوم مثبت عصر ما از عرصه رانده شده است. طرز تفکر و منطق سخنوران ما بر جریانات عمده فکری عصر یعنی دین، کلام، عرفان، فلسفه زمان خود متکی بود و قرآن و احادیث قدسی و نبوی و روایات ماثوره از امامان و عقاید و احکام و افکار متداوله در پایه قضاوتها و احتجاجات آنها قرار داشت. آن جامعه فئودالی ویژه مشرق زمین با همه طبقات و قشرها و زمره‌های آن که تا چند ده سال پیش در کشور ما کاملاً محفوظ مانده و جولانگاه فعالیت حیاتی و فکری ادیبان ما بود، بسرعت سترده و محو می‌شود. اگر این عوامل را در کنار عامل کهنه شدن بسیاری از نکات زبانی و لغوی و اصطلاحات زبان فارسی و تاثیر نقش جدی‌تری که در گذشته زبان عربی در شیوه نگارش پارسی داشته بگذاریم، آنوقت کاملاً روشن می‌شود که گسست معنوی عمیقی بین درك نسل معاصر و آتی ایران و ارثیه ادبی قرون وسطائی ما در کار پیدایش است. این وضع ضرورت مطلبی را که عنوان کرده‌ایم یعنی افزودن انواع توضیحات دقیق و مستند را به آثار ادبی از جهت لغوی، ادبی، تاریخی و فلسفی موکدتر می‌سازد و لازم می‌گرداند که برای جلوگیری از پیدایش و ژرف شدن این گسست معنوی از هم اکنون تدابیری اندیشیده شود.

درباره مسئله مورد بحث در این مقال از آنجمله راجع به ضرورت پرداختن بیشتر به ارثیه ادبی ایران در زبان‌های ما قبل دری (پارسی باستانی اوستائی، پهلوی اشکانی، پهلوی ساسانی) و آشنا کردن مردم با آن، راجع به ضرورت ترجمه آثار عمده برخی از ایرانیان تازی نویس مانند ابن مقفع، ابوحیان توحیدی، ابوعلی مسکویه، غزالی، ثعالبی، ابوالفرج اصفهانی، بدیع‌الزمان همدانی و بسیاری دیگر که آثار هر يك در زبان عربی از جلیل‌ترین آثار شمرده می‌شود و هموطنان اصلی آنها حق دارند از لذت این آثار بهره‌مند شوند و نیز ضرورت شناساندن وسیع ارثیه ادبی ایران به جهانیان گفتنی‌هایی بود که بخاطر احتراز از اطناب از آنها بهمین اشاره گذرا اکتفاء می‌شود. آنچه که نوشته شده تنها فهرستی است از برخی اندیشه‌ها و آرزوها در این امید که هم میهنانی با مایه لازم و همت رسا از گوشه و کنار برای تحقیق آنها و نیز تحقیق آنچه که خرد و ابتکار خود آنها در این زمینه حکم می‌کند، دست بعمل بزنند و دینی را که نیاکان و نسل حاضر برگردن آنها دارند ادا کنند.

نقل به تلخیص از کتاب "مسائلی از فرهنگ، هنر و زبان" نوشته احسان طبری